

۱۶۸۱۳

مجله	مقالات و بررسیها
تاریخ نشر	۱۳۵۳
شماره	۱۷-۱۸
شماره مسلسل	
محل نشر	دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران
زبان	فارسی
نویسنده	عبدالحمد گلشن
تعداد صفحات	۲۲-۱۹
موضوع	تحقیق درباره اسلام و ایمان و فرق آن دو
سرفصلها	
کیفیت	
ملاحظات	

مرحوم دکتر عبدالحمید گلشن

استاد سابق دانشکده الهیات

تحقیقی درباره اسلام و ایمان و فرق آن دو

اسلام عبارتست از فرمانبرداری و انقیاد و اظهار شهادتین و ترك محاربه^۱ و ایقان بواجبات و انتها از منہیات^۲، خواه به طوع و خواه به اکراه^۳.

اما ایمان در لغت عبارتست از « تصدیق »^۴، و آن مأخوذ از «امن» است، گویی که شخص تصدیق کننده موضوع تصدیق شده را از تکذیب و مخالفت در پناه گرفته و امان داده است.^۵

گاهی نیز بمعنی «وثوق و اطمینان» است، زیرا که شخص واثق و مطمئن از شیء مورد وثوق و اطمینان خود در امانست، و درین معنی است که گفته اند: « ما آمننا أن أجده صحابة » ای « ما وثقت » یعنی مطمئن و واثق نشده ام که بتوانم یارانی بیابم.^۶

اما در شرع، « تصدیق چیزهایی است که بضرورت از دین دانسته شده است » مانند توحید، نبوت، معاد،^۷ و مجموع سه امر، یعنی: اعتقاد بحق، و اقرار بحق، و عمل بمقتضای آن؛ و این مجموع، قول جمهور محدثین و معتزله و خوارج است.

پس هر که فقط ترك اعتقاد گوید «منافق» است، و هر که ترك اقرار کند «کافر» است، و هر که تارك عمل باشد «فاسق» است

به. اجماع ، و «کافر» به زعم خوارج ، و «خارج از ایمان و غیرداخل در کفر» در نزد معتزله .

مطلبی که می‌رساند که ایمان «تصدیق» است نه چیز دیگر، اینست که خدای سبحان «ایمان» را بقلب نسبت داده و فرموده است: «اولئك كتب في قلوبهم الايمان» (المجادله : ۲۲) ، و «قلبه مطمئن بالايمان» (النحل : ۱۰۶) ، و «ولم تؤمن قلوبهم» (المائدة : ۴۴) ، و «ولما يدخل الايمان في قلوبكم» (الحجرات : ۱۵) ، - و «عمل صالح» را در مواضع بسیار برآن عطف کرده است ، از قبیل : «وأمن آمن وعمل صالحاً فله جزاء الحسنى» (الکہف : ۸۹) ، که قید عمل صالح برای افاده بیان است ؛ ^۸ - و گاهی نیز آن را با مفهوم «معاصی» مقرون کرده و مثلاً فرموده است : «وان طائفتان من المؤمنين اقتتلوا» (الحجرات : ۹) و : «يا ايها الذين آمنوا كتب عليكم القصاص في القتلى» (البقره : ۱۷۸) ، و : «الذين آمنوا ولم يلبسوا ايمانهم بظلم» (الانعام : ۸۲) .

خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب «تجرید الاعتقاد» می‌گوید^۹ : ایمان تصدیق بقلب و لسان است ، و تصدیق قلبی تنها کافی نیست ، زیرا خدا فرموده است : «جحدوا بها و استیقنتها أنفسهم ظلماً و علواً» (النمل : ۱۴) یعنی آیات ما را انکار کردند و حال آنکه دلهای آنان به آن یقین داشت ، و می‌دانستند که از طرف خداست و این انکار بعلت ستم و تکبر آنان بوده و تصدیق لسانی هم بتنهایی کافی نیست بدلیل آیه «قالت الاعراب ، الایة»^{۱۰} .

شہید ثانی^{۱۱} در کتاب «حقائق الايمان» گفته است :^{۱۲} «بعضی اسلام و ایمان را یکی دانسته و برخی متغایر شمرده‌اند» .

قائلین به اتحاد اسلام و ایمان ظاهراً وحدت را برحسب صدق

خواسته‌اند نه در مفهوم ؛ و از سخن گروهی از اصولیین این طور پیداست که آن دو برحسب مفهوم نیز متحدند ، آنجا که گفته‌اند : اسلام عبارتست از انقیاد و خضوع نسبت به الوهیت باری تعالی و اذعان به او و نواهی او ، و این خود حقیقت تصدیق ، یعنی ، ایمانست .

« أما معتقدین بمغایرت آن دو از لحاظ صدق و مفهوم خواسته‌اند بگویند که اسلام مطلقاً اعم است از ایمان ؛ و خواجه نصیرالدین طوسی در « قواعد العقائد » می‌گوید : گفته‌اند که اسلام در حکم اعم است از ایمان ، چه ، کسی که بشهادتین اقرار کند حکم او در حکم مسلمین است ، زیرا خدا فرموده است : « قالت الاعراب آمنا و لکن قولوا : أسلمنا » (الحجرات ، ۱۴) .

« و أما اینکه اسلام درحقیقت همان ایمان است ، از این جهت است که خدا فرموده است : « ان الدین عندالله الاسلام » (آل عمران ، ۱۹) . آنگاه خواجه نصیر گفته‌است که : « درمعنای ایمان ، اختلاف کرده‌اند ، و بعضی از سابقین چنین گفته‌اند : بعقیده معتزله : اصول ایمان پنج است توحید ، عدل ، وعد و وعید ، المنزلة بین - المنزلتین ، امر بمعروف و نهی از منکر ، و شیعه گفته‌اند که : اصول ایمان سه چیز است : توحید ، نبوت و معاد^{۱۳} ، و اهل سنت براین عقیده رفته‌اند که : ایمان عبارتست از تصدیق .» .

و مقصود خواجه نصیر از لفظ « گفته‌اند » (: قالوا) ، یعنی مختلفین ، و معتقدین به مغایرت گفته‌اند ، و از ظاهر این نقل این طور برمی‌آید ، که دراتحاد حقیقت اسلام و ایمان نزاعی نیست ، بلکه مغایرت فقط در حکم است ، به این معنی که در ظاهر شرع حکم می‌کنیم که فلان شخص مسلم است ، زیرا بشهادتین اقرار

آورده است ، لیکن در ایمان او حکم نمی‌کنیم مگر اینکه از حال او بتصدیقش پی ببریم ، لیکن آنچه ما از دو مذهب اول ذکر کردیم مقتضی وقوع نزاع درحقیقت و حکم است .

« أما اهل مذهب اول یعنی قائلین به اتحاد آن دو مطلقاً از لحاظ صدق و مفهوم یا از نظر صدق فقط ، باتحاد آن دو درحکم نیز تصریح کرده‌اند ، آنجا که گفته‌اند : در شرع صحیح نیست که حکم شود کسی مؤمن است ولی مسلم نیست ، یا اینکه مسلم است ولی مؤمن نیست .

« أما صاحبان مذهب دوم یعنی قائلین بتغایر ، تباین آنها را از لحاظ صدق و مفهوم و حکم تصریح کرده‌اند آنجا که گفته‌اند : حقیقت اسلام انقیاد و اذعان به اظهار شهادتین است خواه بباقی معارف اعتراف کرده باشند یا نه ، پس اسلام از حیث مفهوم اعم است از ایمان .

« در حقیقت از آنچه که گفتیم این طور برمی‌آید که مذاهب در بیان حقیقت اسلام سه است :

- ۱ . اتحاد اسلام و ایمان .
- ۲ . مغایرت اسلام و ایمان در صدق و مفهوم .
- ۳ . اعم بودن اسلام در حکم ، و یکی بودن آن با ایمان در حقیقت .

« اهل مذهب اول ، یعنی اتحاد اسلام و ایمان ، بقول خدا استناد کرده‌اند که می‌فرماید : (الذاریات ، ۳۵) : « فأخرجنا من كان فيها من المؤمنين ، فما وجدنا فيها غيريت من المسلمين »^{۱۴} ، و وجه استدلال اینست که لفظ «غیر» این جا برای استثناء است بمعنی «الا» ، و این استثناء مفرغ^{۱۵} متصل و بخشی است ، چون

معنی چنین است: «فما وجدنا فيها بيتاً من بيوت المؤمنين الا بيتاً من المسلمين» ، و «بيت مسلم» همانا «بيت مؤمن» است ، و در این صورت مؤمن بر مسلم صادق است ، همچنانکه آن مقتضی اتحاد در جنس است ، چون معلوم است که مراد از بیت در این جا اهل آنست نه در و دیوارش ، همچنانکه فرموده است (یوسف ، ۸۲) : «و اسئل القرية» . و صدق مؤمن بر مسلم مقتضی آنست که ایمان اعم باشد از اسلام یا برابر با آن . اما برای قول اول قائل و معتقدی نیست ، و قول دوم مقصودست ، یعنی برابرند .

« و اعتراض شده است که مصحح استثناء ، یعنی مجوز آن ، تصادق و توافق مستثنی و مستثنی منه است و در فرد مخرج ، نه در هر فردی ، و تحقق آن به اعم بودن اسلام است ، همچنانکه بمساوی بودن آن دو متحقق می شود ، و مطلب نیز در اینجا از قرار صورت اول است ، و تصادق مؤمن و مسلم در بیت مخرج موجود ، یعنی خانه لوط ، وقتی حاصل می شود که ایمان اخص فرض شود ، و دلالت این آیه بر تساوی معارضه یی است با قول خدای تعالی ، زیرا که فرمود : « قل لهم تؤمنوا ، ولكن قولوا : أسلمنا » (الحجرات ، ۱۴) ؛ در این آیه خدا آنان را بصفه اسلام وصف می کند ، چون به آنها اجازه می دهد که بگویند مسلمانیم ، و ایمان را هم از آنان نفی می کند ؛ پس اسلام و ایمان متغایرنند^{۱۶} .

« اهل مذهب دوم ، یعنی مغایرت اسلام و ایمان در صدق و مفهوم ، از روی همین آیه به تغایر آن احتجاج کرده اند ، و قول نزدیکتر بحقیقت همان است که پیشتر در بیان معارضه گفته شد ، و از روی حدیث نبوی و اخبار متواتره یی که از صحابه رسیده است این طور برمی آید که آنان در اسلام به اظهار شهادتین اکتفا می کردند ، سپس

مسلم را بر بعضی از معارف دینی که ایمان بدان متحقق می شود آگاه می کردند...

« اهل مذهب سوم ، یعنی اعم بودن اسلام در حکم ، و واحد بودن آن با ایمان در حقیقت ، برهیک از دو جزء مدعای خود استدلال کرده اند :

۱ - براینکه اسلام در حکم اعم است ، و به آیه « قالت الاعراب » الایه « استدلال کرده اند...

۲ . براینکه اسلام درحقیقت همان ایمان است ، و به آیه « فأخرجنا من كان فيها » « احتجاج کرده اند...

انس^{۱۷} از پیغمبر اکرم روایت کرده است که رسول فرمود: « الاسلام علانية و الايمان في القلب »^{۱۸} . زجاج^{۱۹} گفته است : اسلام اظهار خضوع است در برابر رسول و قبول دستورهای او ، و با این کار شخص مسلم از گذشته شدن محفوظ می ماند ؛ و اگر با این اظهار ، اعتقاد و تصدیق قلبی توأم باشد ایمان است ، و صاحبش حقاً مسلم مؤمن است ؛ و اما اگر برای دفع مکروه اسلام آورد و قبول شریعت کرد^{۲۰} در ظاهر مسلمان است و در باطن غیر مصدق و خارج از ایمان ، بموجب آیه « ولما يدخل الايمان في قلوبكم الایة » (الحجرات : ۱۴) ، زیرا بعد از آنکه برای گریز از گذشته شدن اسلام آوردید تصدیق نکردید ؛ مؤمن تصدیق را همچنانکه ظاهر می کند در دل نیز دارد ، و مسلم تام الاسلام طاعت و فرمانبرداری را ظاهر می کند و برآن طاعت ایمان نیز دارد ، و آن کس که برای گریز از قتل اسلام آورد در حقیقت غیرمؤمن است جزاینکه حکم او در ظاهر حکم مسلمین است.^{۲۱}

صاحب « بیان الادیان »^{۲۲} می نویسد : مؤمن آنست که

بظاهر و باطن ایمان داشته باشد ، و هر کس که بظاهر ایمان داشت و به باطن خلاف آن بود مسلم است، بحکم آنکه از شمشیر « سلامت » یافته است اما مؤمن نیست ^{۲۳}.

مرجه ^{۲۴} ، ایمان را عبارت از اقرار به ظاهر می دانستند و می گفتند : ارتکاب گناه به ایمان ضرری وارد نمی آورد ، چنانکه بطاعت کفر زایل نمی شود، و مرتکب گناهان کبیر را باید مؤمن شمرد چون به انبیای مرسل و کتب آسمانی و حقانیت احکام الهی اقرار دارد ، ولی چون ارتکاب کبیره کرده است فاسق محسوب می شود و فسق منافی ایمان و اسلام نیست ^{۲۵}.

اما حسن بصری ^{۲۶} و پیروانش مرتکب کبایر را منافق می شمردند و می گفتند : منافق از کافری که علناً اظهار کفر می کند بمراتب بدتر است ^{۲۷}.

و اصل بن عطا ^{۲۸} حد وسط این دو رأی را اختیار کرده و گفته : مرتکب کبایر نه کافر مطلقند و نه مؤمن درست، بلکه مقام ایشان بین این دو طبقه از مردم قرار دارد ^{۲۹} ، چه ایمان عبارت از یک سلسله خصیلت‌های نیکوست که چون در مرد جمع آید او را بلفظ « مؤمن » می ستایند ، و فاسق چون جامع این خصال نیست نمی توان او را بنام مؤمن خواند ، ولی از آنجا که خصال نیک دیگر در او موجودست و منکر شهادتین نیست ، افکار این خصال و اطلاق نام کافر بر او صحیح نمی باشد ، و درحقیقت مرتکب کبایر از صفت کفار و مؤمنین هر دو خارجند ^{۳۰}.

شیخ زاده ^{۳۱} در تفسیر همین آیه ۳۰ از سوره « والذاریات » می گوید : ایمان در لغت عبارت از مطلق تصدیق است ، و خدای تعالی از قول برادران یوسف می فرماید : « وما أنت بمؤمن لنا ، و لو كنا

صادقین» (۱۷:۱۲)، یعنی آنچه را گفتیم باورنداری و تصدیق نمی کنی؛ و در شرع عبارت از تصدیق خاص است، و آن تصدیق رسول است در تمام چیزهایی که آورده و از ضروریات دین دانسته شده است، یعنی «فعل قلب»؛ اما «افعال جوارح» فروع ایمان و از لوازم و متفرعات آنست. پس ایمان، فعل جوارح را که اسلام است بدنبال خود دارد، و بنابراین هر مؤمنی مسلم است بغیر عکس، و منافق مسلم است و مؤمن نیست، پس مسلم اعم است از مؤمن، و اطلاق عام بر خاص بر اتحاد مفهوم آن دو دلالت ندارد.^{۴۲}

حواشی و یادداشتها

- ۱ - بیضاوی در تفسیر « قالت الاعراب؛ الحجرات : ۱۴ » .
- ۲ - محیط المحيط در ماده س ل م .
- ۳ - تبصرة العوام ، ص ۳۷ .
- ۴ - برای استقصای کامل ایمان رجوع شود به تفسیر بیضاوی،
سوره بقره ، آیه ۳ .
- ۵ - و شاهد آنکه ایمان بمعنی تصدیق است، اینست که خدا
« مؤمن » را بمعنی « مصدق » آورده است و می فرماید (یوسف : ۱۷) :
« و ما أنت بمؤمن لنا و کنا صادقین » . یعنی برادران یوسف پس از
آنکه پپدر خود یعقوب خیر دادند که برادرشان را گرگ دریده و خورده
است ، گفتند : « ما هرچه که راستگو باشیم تو سخن ما را تصدیق
نمی کنی » .
- ۶ - لسان العرب، در « ا م ن » ، بیضاوی در تفسیر آیه ۱۴
از سوره الحجرات .
- ۷ - در اعتقاد اهل سنت و جماعت ضروریات دین همین سه
امر است ، یعنی : توحید ، نبوت ، معاد ؛ لیکن به اعتقاد شیعه ضروریات
ایمان عبارتست از : توحید ، عدل ، نبوت ، امامت ، معاد . (و جمله
احوال قیامت از حساب و صراط و بهشت و دوزخ و جز آن) ؛ توحید
و نبوت و معاد پایه های دین ، و عدل و امامت پایه های مذهب را
تشکیل می دهند .
- ۸ - خواجه نصیرالدین ، فیلسوف محقق و متکلم بزرگ شیعه،
متوفی بسال ۶۷۲ هـ ، در « اوصاف الاشراف » (ص ۷) در همین معنی

می گوید : « و نشان باور داشتن آنست که آنچه دانستی و گفتنی و کردنی باشد بداند و بگوید و بکند ، و از آنچه از آن احتراز فرموده باشد احتراز کند .

۹ - شرح « تجرید الاعتقاد » للحلی ، ص . ۲۷ .

۱۰ - الحجرات ، ۱۴ ؛ توضیح این آیه در همین فصل خواهد

آمد .

۱۱ - شیخ زین الدین علی بن احمد شامی جبعی صاحب « الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية » و کتابهای دیگر ، مقتول بسال ۵۹۶ هـ ق در « الکنی و الالقاب » بنقل از شیخ بهائی آمده است که پدر شیخ یعنی شیخ حسین بن عبدالصمد بامدادی بملاقات شیخ زین الدین رفت و او را متفکر یافت . شیخ در پاسخ پدر شیخ بهایی که دلیل تفکر و اندیشه مندی او را پرسید ، چنین گفت : « أظن أن أكون ثاني الشهيدین ، لاني رأيت البارحة في المنام أن السيد المرتضى علم الهدى رضی الله عنه عمل غيافة جمع فيها العلماء الامامية باجمعهم في بيت ، فلما دخلت عليهم قام السيد المرتضى ورحب بي وقال لي : يا فلان اجلس بجانب الشيخ الشهيد ، فجلست بجانبه ، فلما استوى بنا المجلس انتبهت ، ونامی هذا دليل ظاهر على اني اكون تالياً له في الشهادة وشهيد اول ابو عبدالله محمد بن شيخ جمال الدين مكى دمشقى صاحب « اللمعة الدمشقية » است که بسال ۷۸۶ هـ ق مقتول و مبصلوب و مرحوم و سوخته شده است .

۱۲ - بحار الانوار مجلسی ، ج ۵ ، ص ۱۸۴ .

۱۳ - با توجه باینکه اصول دین ، بطوری که گفتیم ، در نزد

امامیه پنج است : توحید ، نبوت ، معاد ، عدل ، امامت .

۱۴ - یعنی رسولان حق که برای ابراهیم مؤدّه فرزند ذکر

آورده بودند گفتند: از دیار لوط-از اهل ایمان هر که بود خارج کردیم، ولی در آن جز یک خانه مسلم نیافتیم (یعنی خاله لوط).

۱۵- جمله «ما قام قوم الازید»: و نظایر آن در «کلام تام» یا «استثنای مشغل» یا «مشتغل» نام دارد، لیکن جمله «ما قام الازید» و «شبهه آن» استثنای مفرغ است.

۱۶- بیضاوی در تفسیر آیه ۳۵ از سوره «الذاریات» می‌گوید: از روی این آیه به اتحاد ایمان و اسلام استدلال کرده‌اند، و این قول ضعیف است، زیرا آن فقط مقتضی صدق مؤمن و مسلم است بر کسی که از آن پیروی کند، ولی مقتضی اتحاد مفهوم آندو نیست، زیرا صدق مفهومات مختلفه بر ذات واحد جائزست؛ و «شیخ زاده» در حاشیه خود در تأیید قول بیضاوی می‌گوید (ج ۴ ص ۳۹۵): صدق ناطق و ضاجک مثلاً بر انسان دلالت بر اتحاد مفهوم آن دو نمی‌کند بلکه دلالت دارد بر اینکه آنها دو صفت مدح هستند.

۱۷- انس بن مالک انصاری، خادم رسول اکرم، و او همانست که امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) از او و بعض دیگر در باب حدیث غدیر خم شهادت طلبید و همه کتمان کردند، و حضرت در حق ایشان نفرین کرد، هر چند که رسول خدا بیشتر در حق او دعا کرده بود که: «اللهم ارزقه مالا و ولداً و بارک له» (تحفة الاحباب).

۱۸- بحار الانوار ۱۵ ص ۱۶۶.

۱۹- ابواسحق ابراهیم بن سری بن سهل، نحوی و ادیب، معروف به «زجاج» صاحب «معانی القرآن»، و «الامالی» و مصنفاتی چند در ادب، متوفی بسال ۳۱۱ ه. ق.
۲۰- و آن «استسلام» نام دارد.

۲۱- بحار الانوار ایضاً ج ۱۵ ص ۱۶۶ .

۲- بیان الادیان « کتابیست کوچک ولی در حد خود جامع که مؤلف آن ابوالمعالی محمد حسینی علویست ، ولی اطلاع صحیحی از ترجمه حال او در دست نیست ، همینقدر بتصریح مصنف معلوم است که کتاب در سال ۴۸۵ هـ ق تصنیف شده است ، باب پنجم آن که مفقود بود اخیراً پیدا شده و بطبع رسیده است .

۲۳- بیان الادیان ، چاپ مرحوم عباس اقبال ، ص ۴۱ .

۲۴- مرجئه از فرق بزرگ اسلام اند که می گفتند : عمل نسبت به ایمان مؤخر است ، و حکم مرتکبین گناهان بزرگ را باید بروز قیامت موکول کرد و عذاب ایشان را تا آن روز بتأخیر انداخت ، و بجای لفظ « تأخیر » لغت « ارجاء » را که بهمان معنی است بکار می بردند ، و از این رو ، به « مرجئه » معروف شدند و به آیاتی نظیر « ان الحكم الا لله » (الانعام : ۵۷) ، و « أن ربك هو يفصل بينهم يوم القيامة فيما كانوا فيه يختلفون » (السجدة : ۲۵) استشهاد می کردند .

۲۵- « خاندان نوبختی ص ۳۱ و ۳۴ ، « الفرق بين الفرق »

ص ۱۲۲ .

۲۶- ابوسعید الحسن بن ابی الحسن یسار البصری ، از سادات و کبار تابعین است و در زهد و ورع و علوم زمان مقامی بس ارجمند داشت . وفاتش بسال ۱۱۰ هـ ق در بصره اتفاق افتاد .

۲۷- خاندان نوبختی ص ۳۴ .

۲۸- ابو حذیفه واصل بن عطاء الغزال شاگرد حسن بصری و رئیس فرقه معتزله که بتأیید آراء معبد جهنی دمشقی برخاست

و مذهب اعتزال را در بصره منتشر کرد. وفاتش بسال ۱۳۱ ه.ق اتفاق افتاد.

۲۹- یعنی « المنزلة بين المنزلتين » که از اصول خمسة معتزله است.

۳۰- خاندان نوبختی ص ۳۴ - ۳۵ .

۳۱- الشیخ محی الدین محمد بن مصلح الدین منصطفی القوجی ، معروف به « شیخ زاده » متوفی در سال ۹۵۰ ه.ق ؛ صاحب حاشیه سمتع و مشروح بنام « حاشیه شیخ زاده علی التفسیر البیضاوی » .

۳۲- حاشیه شیخ زاده ، ج ۴ ، ص ۳۹۵ .

کتابخانه

دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد

الف - ۱۸

۱۶۸۱۳